

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

آخوند می‌فرماید: ما معتقدیم که مشتق، حقیقت در خصوص متلبّس است و مع ذلك، استدلال به این آیه بر بطلان خلافت آنها صحیح است و برای استدلال به این آیه لازم نیست مشتق را حقیقت در اعم بدانیم. برای توضیح باید مقدمه‌ای ذکر شود و آن مقدمه این است که:

اگر يك عنوانی در موضوع يك حکمی اخذ شد، این عنوان مأخوذه در موضوعات احکام سه صورت دارشته و از یکی از این سه صورت خارج نیست:

1- عنوانی که برای اشاره به آن موضوع است. وجود و عدم عنوان دخالتی در حکم ندارد و چه آن عنوان باشد یا نباشد، حکم، مسلم است و حکم، معلق بر آن عنوان نیست.

تنها اثری که این عنوان دارد برای اشاره به موضوع آن حکم است. از این نوع عناوین به «عنوان مشیر» تعبیر می‌کنند. مثلاً در روایات داریم که در مسجد از امام صادق علیه‌السلام سؤال کردند که احادیث شما را از چه کسی اخذ کنیم. امام اشاره کردند که: «من هذا الجالس» که مشارالیه آن زرارۀ بود که در مسجد نشسته بود. اما این «هذا الجالس» دخلی در حکم ندارد، یعنی: این چنین نیست که زرارۀ با وصف این‌که جالس در مسجد باشد، باید حدیث را از او گرفت بلکه چه جالس باشد یا نباشد، در مسجد باشد یا نباشد باید حدیث را از او گرفت.

ولی حضرت برای این‌که اشاره به زرارۀ کنند این قید «هذا الجالس» را آوردند.

2- يك عناوینی داریم که این عناوین، دخالت در حکم دارند و این عناوین علّت برای حکم هستند؛ ولی صرف تحقق آن عنوان و مبدأ در يك زمانی، برای ترتّب حکم کافی است، یعنی: ولو این که این عنوان و مبدأ در يك زمانی از بین برود، ولی به صرف این که این مبدأ و عنوان در يك زمانی تحقق پیدا کرده است برای ترتّب حکم کفایت می‌کند، مثل آیه سرقت که وقتی مبدأ سرقت با يك ذاتی و با يك انسانی در يك زمانی متحد شده و از طرف دیگر هم علّت وجوب قطع ید، سارق بودن است؛ و لذا همین مقدار که در يك زمانی این سرقت با این شخص متحد شد و این ذات، سارق شد ولو این‌که بعداً هم چند سال از عمر او بگذرد و دیگر سرقت انجام ندهد، همان مقدار برای ترتّب حکم وجوب قطع ید کافی است.

3- عنوانی که در موضوع حکمی اخذ می‌شود و آن عنوان، علّت برای حکم است و مجرد تلبّس ذات به آن عنوان در يك زمانی؛ برای این که حکم همیشه مترتب باشد کفایت نمی‌کند؛ و به تعبیر دیگر: آن حکم، وجوداً و عدماً دائرمدار آن عنوان است، یعنی: اگر آن عنوان باشد، حکم هست و هر لحظه که آن عنوان رفت، آن حکم هم می‌رود؛ مثل مسئله اجتهاد که می‌گویند: از زید تقلید کنید، چون که مجتهد است. عنوان مجتهد و مبدأ اجتهاد علّت برای وجوب تقلید است و این چنین نیست که بگوییم: اگر زید،

ولو در زمان مختصری مجتهد بوده است، برای همیشه تقلید از او واجب باشد؛ بلکه زید مادامیکه عنوان مجتهد را دارد واجب التقلید است.

مرحوم آخوند بعد از ذکر این سه صورت می‌گوید: اکنون آیه مورد بحث را که ظالمین و عنوان ظلم در آن آمده است مورد بررسی قرار می‌دهیم تا ببینیم این عنوان از کدام يك از این سه صورت است.

شکی نیست که این عنوان ظلم از قبیل قسم اول - که عنوان در وجود و عدم حکم دخالت ندارد - نیست، و ظالمین مسلماً از عناوین مشیره هم نیست؛ بلکه قطعاً دخالت در حکم دارد. پس صورت اول، کنار می‌رود.

آخوند به اعمی‌ها می‌گویند: استدلال شما به آیه شریفه در این که مشتق حقیقت در اعم است، در صورتی تمام است که این عنوان ظالمین از قبیل قسم سوم عناوین باشد، یعنی: اگر گفتیم: ظالمین از عناوینی است که حکم امامت و خلافت، وجوداً و عدماً دائرمدار آن است؛ اگر عنوان ظلم الآن حقیقتاً باشد، لا ینال ... پس نتیجه‌اش این می‌شود که چون ائمه به آیه بر بطلان خلافت، استدلال کردند پس ظالمین حقیقتاً در این دو نفر، استعمال شد و این دو نفر با این که قبلاً متلبس به ظلم بودند ولی ائمه الآن هم حقیقتاً به اینها ظالم اطلاق کردند.

پس شما اعمی‌ها اگر بتوانید اثبات کنید که عنوان ظلم از قبیل قسم سوم است، مدعای شما (اعم بودن مشتق) اثبات می‌شود. ولی ما دو مطلب این‌جا داریم:

1- مطلب اول: دلیلی ندارید که در آیه، عنوان ظلم از قبیل قسم سوم باشد؛ بلکه احتمال می‌دهیم از قبیل قسم دوم باشد. همین مجرد احتمال، جلوی استدلال شما را می‌گیرد و شما باید دلیل بیاورید که در آیه، کلمه ظلم از قبیل قسم سوم است؛ در حالی که ما می‌گوییم دو احتمال وجود دارد: احتمال قسم سوم و احتمال قسم دوم، و همین احتمال جلوی استدلال شما را می‌گیرد و بیان شما را مخدوش می‌کند.

2- مطلب دوم: قرینه داریم که در این آیه، عنوان ظلم از قبیل قسم دوم است و آن قرینه عبارت از قرینه مقامیه، یعنی: خداوند در مقام بیان عظمت شأن و رفعت منصب امامت است و چون در چنین مقامی است می‌خواهد به ابراهیم بفرماید: اگر در ذریه تو کسی يك لحظه هم متلبس به کفر و ظلم شده باشد تا آخر عمرش صلاحیت برای امامت ندارد.

پس خداوند در مقام این مطلب است که اگر کسی يك لحظه مرتکب ظلم شود ولو بعداً توبه کند، إلی الأبد محروم از مقام امامت است بنابراین، این قرینه مقامیه ما را هدایت می‌کند که این عنوان از قبیل عناوین قسم دوم است.

إن قلت: مستشکل می‌گوید: ما این قرینه را قبول داریم، ولی طبق بیان شما اگر کسی در گذشته يك لحظه متصف به ظلم بوده و الآن به او بخواهیم ظالم اطلاق کنیم، این مجاز می‌شود. و شما که مشتق را حقیقت در متلبس می‌دانید باید بگویید: استعمال ظالم در مورد ابوبکر و عمر که قبل از اسلام متلبس به کفر و ظلم بودند، استعمال مجازی است؛ در حالی که ظاهر آیه شریفه و ظاهر استدلال امام این است که امام بر اساس وضع و استعمال حقیقی استدلال می‌کند و ظاهر استدلال امام این است که اینها الآن حقیقتاً ظالم هستند و مشمول آیه هستند.

قلت: ما که می‌گوییم مشتق حقیقت در متلبس است، لازم نیست بگوییم استعمال ظالم در آیه، استعمال مجازی است.

اگر مشتق را در ما انقضی به لحاظ حال نطق استعمال کنید، استعمال مجازی است؛ ولی اگر به لحاظ حال تلّیس، مشتق را در

ما انقضی استعمال کنیم این استعمال، حقیقی است و مجازی نیست، یعنی: ابوبکر ظالمٌ، به لحاظ آن زمانی که متلبّس به ظلم و کفر بوده است و این استعمال مجازی نیست و حقیقی است.

جواب دیگر این که: شما این ظاهر را از کجا آوردید و از کجا فهمیدید که ظهور استدلال امام در این است که این استعمال، استعمال حقیقی است؟ و حال آنکه مواردی داریم که امام به نحو استعمال مجازی استدلال فرموده‌اند؛ بلکه به‌طور کلی لفظ باید در معنای خودش ظهور داشته باشد، چه به نحو استعمال حقیقی و چه به نحو استعمال مجازی. و می‌دانیم که اگر لفظی به کمک قرینه ظهور در معنایی داشته باشد این‌جا هم اصالة الحقیقه جاری می‌شود.

بنابراین ائمه هم گاهی از راه استعمالات مجازیه استدلال می‌کنند؛ زیرا آن چه که در استدلال لازم است ظهور عرفی است ولو این‌که از استعمال مجازی این ظهور عرفی بدست آید.

و صَلَّی اللّٰه علی محمد و آلّه الطاهرين